

Original Article

Place of Hadith elimination in the prevention of intellectual and behavioral obsessions

Amir Hamze Salarzæ^{1*}, Fereshteh Ebrahim Abadi²

1. Associate Professor. Department of Jurisprudence and Principles of Law at the University of Sistan and Baluchestan, Zahedan, Iran. (Corresponding Author) Email: Amir_hsalar@yahoo.com
2. Masters student. Jurisprudence and Principles of Law at the University of Sistan and Baluchestan, Zahedan, Iran.

Received: 18 Feb 2017 Accepted: 28 May 2017

Abstract

Obsessive compulsive disorder is considered as one of the disorders in communication era. This illness among people, especially in religious affairs, has made us keen to look for an answer to the question “how can we confront with this bad mood through religious teachings?” This study believes that a deep understanding and applying Fiqh al-Hadith “Elimination” as one of the acquittal documentation in private primitive doubt tasks can appropriately confront and prevent the obsessive compulsive disorder. When someone suffers from an obsessive cognitive disorder with no embarrassment, distress and conscience-stricken because of no admonishments toward himself, he can avoid this malware virus to his manners very effortlessly and confidently. As so, the present descriptive-analytic study, firstly, defines the obsessive-compulsive disorder and then explores the Elimination hadith and its applicability in obsessive-compulsive disorder prevention. Finally, results showed that if a therapist can interact with his patient properly, he will be able to cure the obsessive compulsive disorders in religious affairs by applying rectify hadith and to control the behaviors occurred by divine distress and embarrassment. So, he will be able to prevent the disorder’s continuity.

Keywords: Hadith; Hadith Elimination; Obsession; OCD Obsessive Compulsive Disorder; Behavioral Obsession

Please cite this article as: Salarzæ AH, Ebrahim Abadi F. Place of Hadith elimination in the prevention of intellectual and behavioral obsessions. *Feghh Journal* 2017; 11(30-31): 7-19.

جایگاه حدیث رفع در پیشگیری از وسواس‌های فکری و رفتاری

امیر حمزه سالارزایی^{۱*}، فرشته ابراهیم‌آبادی^۲

۱. دانشیار، دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران. (نویسنده مسؤول)

Email: Amir_hsalar@yahoo.com

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران.

دریافت: ۱۳۹۵/۱۱/۳۰ پذیرش: ۱۳۹۶/۳/۷

چکیده

وسواس فکری - عملی یکی از بیماری‌های روحی بشر است که در عصر ارتباطات و اطلاعات (I.C.T) بیشتر افراد را درگیر می‌کند و آحاد مردم خواسته یا ناخواسته، کم یا بیش دچار طوفان‌های فکری می‌گردند. ضروری است که از راه‌های گوناگون آن هم به طور سازنده، از اختلال فوق پیشگیری کرد. مددجستن از آموزه‌های وحیانی برای جلوگیری از وقوع بیماری فوق چاره‌ساز خواهد بود، این مقاله بنا دارد، از ظرفیت حدیث مشهور نبوی «رفع عن امتی» برای این منظور بهره گیرد که چگونه می‌توان عموم مردم به ویژه متدینان را از افتادن به مهلکه وسواس فکری - عملی بازداشت. یافته پژوهش این شد که به کارگیری و تقید به فقرات نه‌گانه حدیث رفع به ویژه فقره آخر آنچنان تضمینی برای رفع آزار روحی انسان می‌دهد که به مانند یک مقاوم‌گر بسیار پیشرفته، خلجان‌های فکری آزاردهنده و شرم‌آور وجدانی را پیش از وسواسی شدن، از بین می‌برد.

واژگان کلیدی: حدیث؛ حدیث رفع؛ وسواس؛ وسواس فکری؛ وسواس رفتاری

مقدمه

O.C.D (Obsessive Compulsive Disorder) یک اختلال وسواسی که از آن به عنوان اختلال فکری عملی یاد می‌شود، به صورت‌های مختلفی در رفتار بشر نمود پیدا می‌نماید، بدون تردید می‌توان تصور نمود که مسأله وسواس از زمانی که انسان زندگی اجتماعی خود را تجربه نموده، مورد توجه افرادی قرار گرفته است که با فرد مبتلا به وسواس در ارتباط هستند، اما به نظر می‌رسد وسواس بر اساس آنچه که امروزه مورد توجه قرار گرفته است، حاکی از آن است که پیشینه منسجم این بحث از دهه ۱۹۷۰ در بین مردم رواج یافته است، افرادی مانند آلفرد کرازبی (Alfred Crosby) مبتنی بر زیست‌پزشکی شناختی معتقدند «بوم‌شناسی فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی، عامل تعیین‌کننده در شناسایی وسواس به شمار می‌رود.» در مقابل برخی همانند جی‌سی پریچارد (J.C Prichard) و فیلیپ پینل (Philippe Pinel) وسواس را نوعی جنون محسوب می‌نمایند که به صورت جزئی در برخی از افراد نمایان می‌شود. برخی گزارش‌ها حاکی از آن است که نخستین بار واژه وسواس در ماجرای جشن ویلیامز گودوین (William Godwin's) به سال ۱۹۷۴ برمی‌گردد، مورد استفاده قرار گرفته شده است، اما برخی نیز ورود این واژه را در ادبیات روانشناسی از ماجرای کابوس توماس (Thomas) و عشق مفرط وی به طاووس خیالی به سال ۱۸۱۸ می‌دانند، عده‌ای نیز شروع استعمال این واژه را با انتشار اثری به نام «خاطرات خصوصی و اعترافات یک گناهکار» که توسط جیمز هوگ در سال ۱۸۲۴ انتشار یافته است، می‌دانند. این در حالی است که دنبال کردن ریشه این واژه ما را به سمت قانون «Witchcraft Act» که در سال ۱۷۳۶ در فرانسه برای حفاظت در برابر سحر مورد اجرا واقع می‌شده است، برمی‌گرداند (۱). از آنچه که بیان شد، می‌توان این حقیقت را کشف نمود که وسواس دارای ریشه‌های مختلفی است، یکی از گسترده‌ترین ریشه‌هایی که برای وسواس مورد شناسایی واقع شده است، ریشه مذهبی آن می‌باشد که تأثیرات غیر قابل انکاری بر ایجاد یا رشد وسواس در افراد داشته است؛ در ادبیات اسلامی به طور عمده وسواس

به عنوان عاملی از طرف شیطان مورد توجه قرار گرفته است و راهکارهای درمانی آن نیز به مثابه تصویری که از عامل ایجادی آن داشته‌اند، معطوف به استعمال برخی وردها و دعا‌های خاص بوده است، اما علوم بشری بر این امر اتفاق نظر دارند که وسواس دارای ریشه‌های علمی - ژنتیکی، روانی می‌باشد. از همین رو تلاش‌هایی برای درمان دارویی یا درمان با استفاده از شیوه دارودرمانی و شناخت درمانی به انجام رسیده است (۲). در این میان فقه به عنوان شاکله دستورات اجتماعی برای زندگی افراد، بر خود واجب می‌داند که دست کم برای مقابله و درمان وسواس‌هایی که ریشه در باورهای مذهبی که روزانه افراد زیادی به آن (وسواس فکری - عملی) مبتلا می‌شوند را دارد، تلاش لازم را بنماید، حال این سؤال مطرح می‌شود که چگونه می‌توان به این آرمان و نیاز اجتماعی دست پیدا نمود؟ در پاسخ به این سؤال به نظر می‌رسد که زوایایی از فقه مبتنی بر حدیث نبوی مشهور (رفع عن امتی)، بتواند مؤثر واقع شود؛ اهمیت و ضرورت این‌گونه پژوهش‌ها در عصر حاضر (I.C.T) که عموم مردم و حتی روشنفکران جامعه، کما بیش دچار آشفتگی و اختلال فکری می‌شوند، بر کسی پوشیده نیست. با جستجویی که صورت گرفت، سابقه‌ای پژوهشی در خصوص عنوان مورد تحقیق و دغدغه مرتبط با آن یافت نگردید، نوع تحقیق مورد نظر توصیفی - تحلیلی می‌باشد.

تعریف اختلال وسواس فکری - عملی

عارضه فوق‌الذکر به قول یکی از اندیشمندان، یکی از اختلالات شایع رفتاری و ناتوان‌کننده‌ای است که با افکار مزاحم تکراری و ناخواسته، فرد را به انجام اعمال اجباری و بی‌هوده وادار می‌کند. شخص مبتلا به این اختلال اضطرابی، افکار اضطراب‌آور و سمجی دارد «وسواس فکری» که او را مجبور می‌کند برای پیشگیری از آن‌ها یا برای ایجاد وضعیتی خاص، رفتارهای تکراری و شعائرگونه «اجبار عملی» انجام بدهد (۳). بخشی از رفتارهای که در جریان زندگی عادی به وقوع می‌پیوندد، پیش‌تر به این دلیل است که اشخاص تسلط و اراده کافی در رابطه با گزینش ارتکاب اعمال خویش ندارند. به عبارت بهتر در چنین مواقعی سلب عنصر اراده که مهم‌ترین

دلالت سیاقی آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم. مفردات حدیث به ترتیب مذکور در متن حدیث فوق عبارتند از:

۱- خطا

معنای خطا واضح است، لکن از برخی از فقیهان بزرگ قدیم و جدید، معنای عرفی آن را ذکر می‌کنیم، از بیان شیخ الطائفه و صاحب جواهر در شرح لفظ چنین برمی‌آید که خطای محض، رفتاری است که از شخص بدون توجه و اراده نسبت به عمل صورت گرفته، سر می‌زند و نقطه مقابل آن، عمد است.

۲- نسیان

از نظر لغوی مراد از نسیان همان فراموشی است (۶)، اما از دید فقهی برخی از فقیهان، نسیان را در معنای به سختی در شک قرار گرفتن دانسته‌اند (۷).

۳- اکراه

یک اصطلاح فقهی - حقوقی است و به معنای این است که بیم‌دهنده‌ای با قدرتی که بالفعل دارد، شخصی را بر اثر تهدید به جان و مال و آبروی او و یا نزدیکانش برخلاف میل آنان وادار به کاری کند، البته تهدید نباید به حدی برسد که تهدیدشده را در انجام امر مورد اکراه، سلب اراده کند و گرنه به چنین حالتی اجبار گفته می‌شود که اثر حقوقی آن با اکراه متفاوت خواهد بود و اثر مهم حقوقی آن این است که شخص مجبور شده و مسلوب‌الاختیار، از هر گونه مسؤولیت مدنی و کیفری معاف می‌گردد و عامل اجبار از باب سببیت مسؤول هر نوع پیامد حقوقی و کیفری خواهد بود. نکته مهم در این خصوص این‌که اکراه در یک مورد و آن هم در قتل، مجوز قتل نخواهد بود (مفاد ماده ۳۷۵ ق.م.ا. ۸).

۴- ما لایعلمون

جهل به حکم و موضوع حکم، عنصر چهارم در حدیث رفع محسوب شده و آن عدم‌العلم است، بدین معنی که اگر شخص مکلف حکم یک موضوع را پس از بررسی متعارف نیافت، در قبال فعل و یا ترک آن مسؤولیتی متوجه او نمی‌شود (۹). وقتی از اساس مسؤولیتی متوجه شخص نمی‌شود، احتیاط در اصل انجام آن و یا با وسوسه احتیاط، چند بار انجام‌دادن مسؤولیت، معنا ندارد. این قسمت از حدیث برای پیشگیری و

رکن در شکل‌گیری افعال محسوب می‌شود، می‌تواند آثار متعددی را با خود به ارمغان بیاورد؛ از نظر علمی هرگاه فردی دچار تکانه‌های مغزی ناشی از یادآوری اجباری یا اکراهی شود، نوعی خاص از رفتار را از خود بروز می‌دهد که می‌توان بدان وسواس عملی اطلاق نمود.

سند حدیث

محقق انصاری، اصولی و مدقق نامدار قرن سیزدهم قمری می‌نویسد، حدیث نبوی رفع، صحیح است (۴)، سند حدیث مذکور در دو منبع متعلق به امام محدثین شیعه، یعنی خصال و توحید چنین وارد شده است: «حدثنا احمد بن محمد بن یحیی العطار قال حدثنا سعد بن عبدالله عن یعقوب بن یزید عن حماد بن عیسی عن حریر بن عبدالله عن ابی عبدالله (ع) قال، قال رسول الله (ص) رفع عن امتی تسعه الخطا و النسیان و ما اکرهوا علیه و ما لا یعلمون و ما لا یطیقون و ما اضطروا الیه و الحسد و الطیره و التفکر فی الوسوسه فی الخلق ما لم ینطق بشفه» (۵)، حدیث مذکور با همین سند و همین متن در کتاب توحید ایشان مندرج است (این حدیث به شیوه دیگری نیز نقل شده است، به عنوان مثال می‌توان به حدیث منقول از ابن عباس اشاره نمود که نقل می‌کند: «ان الله وضع عن امتی الخطاء و النسیان و ما استکرهاوا علیه»، ابن حبان نیز همین روایت را با اندکی تغییر نقل می‌نماید «ان الله تجاوز عن امتی الخطاء و النسیان و ما استکرهاوا علیه»، لکن به نظر می‌رسد در بین اهل سنت این حدیث بیشتر در همین قالب و در نهایت برای رفع اثر وضعی از سه مقوله خطا و نسیان و کراهت ابراز شده است و ظاهراً دلالت خود را برای جواز مصادیق بیشتر به این دلیل جایز ندانسته‌اند که استناد خود را برای قبول این احادیث مبتنی بر آیه ۱۰۶ سوره نحل که قید اکراه در آن وارد شده و آیه ۲۸۶ سوره بقره که به خطا و نسیان اشاره دارد، استوار نموده‌اند، لکن به نظر می‌رسد در شیعه اقسام، سه‌گانه، پنج‌گانه، شش‌گانه، هفت‌گانه و نه‌گانه حدیث رفع وجود دارد که هرچند در تعداد مصادیق با یکدیگر اختلاف دارند، لکن در اصل و بنا با یکدیگر در سنخیت کامل به سر می‌برند. برای درک معنای حدیث مورد بحث، نخست مفردات حدیث و آنگاه

۸- طیره

اصل تطیر به معنی فال‌گرفتن با پرندگان است و در امت‌های پیش از اسلام سخت رواج داشته، به طوری که برای ایمان‌آوردن به پیامبران متوسل به تطیر می‌شدند و گرویدن به آن‌ها (پیامبران) را شوم می‌دانستند و در عوض، پیامبران و از جمله پیامبر اسلام با این خرافه‌ها به جد مقابله کردند، هم در آیات و هم در روایات این شیوه تصمیم‌گیری را محکوم کردند و راه مقابله با آن را توکل بر خداوند در انجام امور می‌دانستند (۱۳-۱۲). این فراز از حدیث هم این‌گونه رفتارهای آزاردهنده را بی‌اساس معرفی می‌کند و می‌گوید از بند این توهمات و اعمال رها شوید.

۹- وسوسه در تفکر خلقت

معنای لغوی وسوسه در اصل، همان صدای مبهم و رقیق باد است و یک نوع حدیث نفس و ابتلای به یک نوع خودگویی است و وسوسا به معنای شیطان هم وارد شده است (۱۴). صاحب بحارالانوار مراد از وسوسه در تفکر را در سه حالت قابل تصور می‌داند:

- مراد از آن حسد و حسادت است.

- مراد از آن، وسوسه شیطان به سبب تفکر در حالات افراد است که موجب سوء ظن به ایشان می‌شود، اگرچه ایشان خطایی مرتکب نشده باشند.

- مراد از آن ظن دروغینی است که موجب شک در ایجاد یا تحکم بخشی به یک شیء یا موضوع می‌شود (۱۵).

وسوسه در تفکر خلقت، یک بیماری قلبی - روحی است که نقطه مقابل آن الهام‌های الهی می‌باشد که به واسطه ملائکه به قلب انسان وارد می‌گردد، البته وسوسه، توهمات و تخیلات شیطانی است که یک نوع طوفان ذهنی و بی‌قراری قلبی قلمداد می‌گردد. خداوند از این وسوسه‌های زیان‌آور انسان را بر حذر داشته و فرموده: «من شر الوسوس الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس» (ناس: ۴) پس با توسل به عبادات به ویژه نماز با کیفیت و نیز قرائت قرآن از شر این توهمات و تخیلات آزاردهنده، خلاص می‌شویم.

نیز درمان OCD به ویژه برای مذهب‌یونی که تکرار اعمال آن‌ها از باب احتیاط است، بسیار مؤثر می‌باشد، چون احتیاطی که او را مجبور به اعمال مکرر نماید، متوجه او نمی‌شود.

۵- ما لا یطیقون

آنچه که از تاب و توان فرد خارج است، نسبت به آن، متعهد محسوب نمی‌شود، یعنی اگر فرد مکلفی وادار به انجام یک مسؤلیت شود که خارج از تحمل اوست بازخواست نمی‌شود و در نتیجه شرم و ترس در انجام کامل وظیفه از اساس متوجه آن‌ها نمی‌شود (۹).

۶- ما اضطررنا الیه

اضطرار مضیقه و تنگنایی است که از درون انسان را وادار به انجام کاری می‌کند که گاه آن رفتار از روی اضطرار در شرایط عادی جرم تلقی می‌شود. در یکی از تألیفات حقوقی پیرامون مسؤلیت کیفری چنین آمده: «اضطرار داشتن به چیزی به این معناست که انسان خود را در فشار و تنگنایی بیابد و برای رهایی از آن تنگنا و گرفتاری ناگزیر باشد عملی را انجام دهد، ضرورت و عقل به انجام دادن آن عمل حکم می‌کند بی‌آنکه دیگری او را برای عمل وادار کرده باشد» (۱۰).

۷- حسد

یک حالت نفسانی است که دارنده آن خواستار زوال نعمت محسود است، البته میان حسد و غبطه فرق است، زیرا شخص در غبطه می‌خواهد که مثل دیگری صاحب مقام و نعمت باشد و حسود می‌خواهد محسود، صاحب نعمت نباشد و گفته‌اند «الحسد داء عیاء لایزول الا بموت الحاسد او بفوت المحسود؛ حسد درد صعب‌العلاجی است که جز به مرگ حسدورز و یا با از دنیارفتن شخص مورد حسادت، زوال نمی‌پذیرد» (۱۱). یادمان باشد که حسد هم، چون در اکثر موارد از کنترل انسان خارج است و یک نوع انفعال آزاردهنده نفسانی است، گویا این بخش از حدیث شریف می‌فرماید تا مادامی که فرد حسود اقدام عملی علیه طرف مورد حسادت انجام ندهد، نباید ترس و شرمی داشته باشد، تنها سعی کند از شدت آن در فضای ذهنی خود، با خوبی‌کردن به دیگران بکاهد.

دلالت سیاقی حدیث

پیش از پرداختن به مفاد حدیث مورد بحث لازم به ذکر است که پیام چند فقره‌ای مندرج در این حدیث به ویژه برای افرادی که افکار و رفتار وسواسی آن‌ها منشأ دینی در انجام اعمال عبادی دارد بسیار کارساز خواهد بود.

۱- مضمون ابتدایی حدیث رفع

معنای اولیه و ظاهر حدیث چنین است که پیامبر فرمودند از امت من نه چیز برداشته شده است که عبارتند از خطا، نسیان، آنچه نمی‌دانند و موارد دیگر حدیث که پیش‌تر، متن حدیث با مفردات آن ذکر گردید. بدیهی است که اگر صرفاً منطوق و ظاهر حدیث را اخذ کنیم، سخن شخص حکیمی چون پیامبر خدا (ص) خلاف واقع از کار درمی‌آید، چراکه هر فرد و از جمله پیروان حضرت رسالت نیز فراوان در معرض خطا و نسیان و سایر موارد حدیث هستند و در عمل هم خطا و نسیان دارند، پس چگونه است که حضرت رسول فرمودند از امت من خطا و نسیان و... برداشته شده؟ برای معنی‌دار شدن حدیث ناگزیریم چیزی را در تقدیر بگیریم تا سخن مدلل و شفاف گردد، بنابراین ما از باب دلالت اقتضا (دلالت اقتضا، در یک کلام دلالتی است بین منطوق و مفهوم، به طوری که نه از ذات الفاظ موجود در یک ترکیب تام برداشت می‌شود و نه هم کاملاً خارج از دلالت منطوق است، بلکه جنبه بینابینی دارد و این دلالت چنان است که اگر ما آن را مفروض نگیریم، کلام گوینده حکیم و ملتفت، دچار اختلال خواهد بود، مانند همین حدیث شریف که اگر لفظ مؤاخذه و عقاب را در کلام تقدیر نگیریم، کلام کذب می‌شود، پس ناگزیریم مثلاً لفظ مؤاخذه و یا مجازات را در تقدیر بگیریم و قائل به مجاز در اسناد بشویم تا کلام پیامبر خدا روان و معنی‌دار گردد.) که برزخ بین منطوق و مفهوم است، سخن حضرت را توجیه می‌کنیم. گروهی از عالمان برآنند که حال که نمی‌توان پذیرفت که خطا، نسیان و امثال آن از امت پیامبر تکویناً و طبعاً برداشته شده و می‌شود، باید گفت مقصود پیامبر خدا (ص) این بوده است که به قولی مؤاخذه بر این موارد از امت رسول‌الله برداشته شده، یعنی پیروان ایشان باید به طور کامل خاطر جمع باشند، در صورتی که از روی اشتباه و نسیان جرمی مرتکب شدند، به عنوان

مثال با رعایت تمامی مقررات رانندگی عابری را زیر گرفته و به قتل رساندند، در نزد خداوند متعال عصیانی مرتکب نشده و عقاب و مؤاخذه‌ای در کار نخواهد بود و نیز چنانچه از روی اضطراب و اکراه روزه خود را شکستند، بر آنان حرجی نیست و بدون هیچ دغدغه و شرمساری از کرده خود، در محضر خدا مواجه خواهند شد (۹، ۱۶).

۲- معیار و ضابطه در موضوع حدیث

نکته بسیار جالب در این حدیث شریف این است که رفع (متوجه‌نشدن مسؤولیت از باب مؤاخذه و عقاب اخروی) به خود موضوعات نه‌گانه اصابت کرده است تا از باب سبب برای احکام شرعی مرتبط با این موضوعات تلقی شود و چون می‌دانیم موضوعات سبب احکامند (به عنوان نمونه قتل و سرقت حدی سبب قصاص نفس و قطع دستند)، وقتی موضوع در دو مثال مذکور که قتل و سرقت از باب عقاب منتفی باشد، قهراً قصاص و قطع دست هم منتفی است، این لطافت در عبارت می‌رساند که متدینان هیچ‌گونه استرس و اضطرابی برای این‌که از یک طرف احساس شرمندگی و از طرف دیگر ترسی از عقاب داشته باشند، متوجه آنان نمی‌شود و سالبه به انتفای موضوع اتفاق می‌افتد. گویی مرتکب چنین عملی نشده‌اند، به عبارت دیگر مقصود حدیث این نیست که شما رفتار مجرمانه مرتکب شده‌اید و در هر حال به شما عاصی و خاطی گفته می‌شود، منتها وعده عفو و عدم مکافات و مجازات داده شده، هرچند خداوند تخلف وعده نمی‌کند با این حال باز هم دغدغه و دلشوره‌ای برای ترس از عقاب احتمالی و یا شرمندگی، وجود شما را فرا بگیرد.

همین تحلیل نویسنده از متن حدیث مذکور را یکی از فقیهان معاصر چنین می‌نویسد: «درک ما از رفع همان برداشته‌شدن مؤاخذه از عمل قبل از ثبوت آن می‌باشد، در واقع در نزد حضرت حق این اعمال در اصل به حساب نمی‌آیند و متعاقب ترک آن شیء که فردی به هرجهت ملکف به انجام آن بوده، ولی به دلیل خطا یا نسیان، ... فراموش کرده مؤاخذه نمی‌شود... و این به دلیل آن است که در شریعت اسلامی بنا بر سهل‌گیری است و از مشقت‌انداختن و در حرج بودن صرف نظر شده است» (۱۶).

حاصل عبارت فوق این است که در نه رفتاری که نوع انسان‌ها با آن‌ها مواجه‌اند، هیچ حرجی نه در ذهن و نه در عمل، انسان متدین را درگیر نمی‌کند و زندگی او در عمل روان و در ذهن زلال خواهد بود و این ضمانت نبوی به طور چشمگیری به انسان آرامش داده و آیینی روان او را از کدورت اضطراب و دلشوره‌گی در بخش معظمی از رفتارهای دارای آینده مبهم، پاک می‌کند. وقتی انسان متدین با این تضمین قطعی نبوی، از روی برداشت اشتباه، مرتکب خوراکی و نوشیدنی پلیدی چون گوشت خوک و مشروب مسکر، گردید مانند این است که گوشت حلال چون بره و نوشیدنی مباح چون آب گوارا مصرف کرده است و به ذهن وسوسه گر و عمل زجرآور مبتلا نمی‌گردد و به تعبیر زیبای قرآن «لا خوف علیهم و لا هم یحزنون؛ هیچ ترس و اندوهی آنان را فرا نمی‌گیرد» (یونس: ۶۲).

۳- نحوه استناد به حدیث

از فقرات نه‌گانه این حدیث نبوی شریف هم برای پیشگیری از O.C.D و هم مقابله با آن بهره‌مند می‌شویم به ویژه در دو مقوله ترس و شرم که زمینه، بلکه بهتر است بگوییم عامل بسیار قوی بر رفتارهای اجباری و اضطرابی و فشل‌کننده انسان تلقی می‌شود، اگر انسان با کمال اطمینان از سوی خداوند مهربان با تضمین پیامبر خدا، بداند که چنانچه تمام عهدها و نذرها و اعمال عبادی و بعضاً توفیقی خود را از روی اکراه و اضطراب، درست ادا نکند، نه ترسی از پیامد آن دارد و نه شرمی از نقض عهد او را گرفتار می‌کند، یک بار عصبی سنگینی از دوش او برداشته شده و سبک بار به فعالیت‌های عادی زندگی خود ادامه می‌دهد، مثلاً اگر تمام یک ماه رمضان را از روی عذرهای مندرج در این حدیث روزه نباشد، هیچ حرجی بر او نیست. نیز اگر برای اعمال حج دچار بیماری و سالمندی شد و یا راه ناامن گردید و نتوانست این واجب بزرگ الهی را با همه آثار سازنده آن انجام دهد، هیچ نگرانی و شرمی در پی آن نیست، چنین فردی چقدر راحت به راه زندگی ادامه می‌دهد و یک اشتغال ذهنی مفرط که رکن درونی O.C.D است، از فضای ذهن او پاک می‌شود و از کمال‌طلبی وی هم کاسته نمی‌شود، هیچ گاه خود و دیگران را

پیوسته سرزنش نمی‌کند و از دغدغه‌های فکری و وسواسی رنج‌آور، پیشگیری می‌شود. از سوی دیگر در عمده موارد با ترک معذورانه اعمال و رفتارهای انسانی که برای اشخاص متعارف سزاوار، بلکه لازم بوده دچار جبران‌های عملی و مکرر و نفس‌گیر نخواهد شد که قهراً اخلال در زندگی روزمره او ایجاد می‌کند، پس با رفع و دفع این عوارض نه‌گانه، با ضمانت‌نامه شرعی مسلم نبوی، انسان مسلمان در نهان اندیشه و ذهن خود بیمناک و شرم‌سار نیست و به دنبال آن اضطرابی بر او عارض نمی‌گردد و همینطور با نفی وجدانی اضطراب، اعمال اجباری که منشأ اضطرابی دارد از وی صادر نمی‌شود و این باور، هم پیشگیری و هم مقابله سازنده و باورمند با اختلال خلقی O.C.D به ویژه در دو مقوله شرم و ترس را به دنبال خواهد داشت. با این تفسیر، لازم نیست برای این که خود را به جهت ترک بسیاری از اعمال خارج از اراده، شرمسار و ترسناک حس کنید، متوسل به اعمالی مکرر گردید تا بتوانید به خرسندی و حس خوب برسید، بلکه از همان ابتدا حس خوب را واجد هستید و به تکرار رفتارهای ناتمام و ناقص خود که معذور بوده‌اید، مبتلا نمی‌شوید.

۴- نحوه کارآمدی حدیث

کارآمدی این حدیث نبوی طوری است که به طور عمده با علت و سبب اختلال خلقی O.C.D مقابله می‌کند، یعنی اجازه ورود افکار مزاحم و وسوسه انگیز را نمی‌دهد، تا اضطراب حاصل از این تشویش‌های ذهنی، فرد را به اجبار وادار به اعمال مکرر نماید و زندگی متعالی، بلکه متعارف را از وی سلب کند. نویسنده، مقابله شناخت‌مدار قوی‌تر از این حدیث متقن برای این عارضه خلقی را در جای دیگری نیافت.

همه فقرات حدیث مورد بحث، علاوه بر کمک به استخراج احکام فقهی - حقوقی که رویکرد اصلی آن است، مکلفان و مقلدان را هم کمک می‌کند که در نحوه ادراک و عمل کردن به احکام مرتبط، رویه استاندارد و متعارف و بدون دغدغه را طی کنند، وقتی یک مکلف نمی‌داند با آبی که وضو گرفته پاک بوده و یا ناپاک، حدیث در فقره رفع عن امتی «ما لایعلمون» به او نمی‌گوید که فرض کن آبی را که با آن وضو ساخته‌ای که احتمال پاک‌بودن آن مثلاً ۷۰٪ بوده و ۳۰٪ هم احتمال

نجنس بودن داشته، تا انسان وسوسه شود که شاید برعکس بوده باشد، یعنی آن آب ۳۰٪ پاک و ۷۰٪ نجس بوده باشد، بنابراین وضویی که گرفته، با آب نجس بوده است و درگیر این احتمالات و محاسبات آن گردد، بلکه به مکلف می‌فهماند که آب وضو گرفته شده را به طور کامل پاک فرض کن و احتمال نجاست آن را ملغی و صفر لحاظ کن تا از درگیر شدن ذهنی احتمالات مختلف، فارغ گردی و با همان یک بار تحصیل طهارت، مطمئن شود که وظیفه‌اش را با ضمانت شرعی درست انجام داده و نکته جالب این که اگر هم شخص عبادت را تکرار کند و دوباره و یا چند باره نماز به جا آورد، وظیفه‌ای را امتثال نکرده، چون با همان یک بار امتثال، تکلیف واجب از ذمه او ساقط شده و تکلیفی نمانده تا بخواهد آن را انجام دهد، بنابراین مبنای طهارت و نجاست مبتنی بر علم و یقین و یا در حکم آن تلقی می‌گردد، آن هم جهت پیشگیری از تکرار عمل، یعنی تمام احتمالات مخالف برای انجام مجدد تکلیف محتمل، صفر قلمداد می‌شود، می‌دانیم هر جا تکلیفی بر مبنای علم و یقین واقعی و یا تعبدی بنا گردد، خود علم و یقین طبعی و تعبدی چنان آرامشی برای انسان تولید می‌کند که زایل‌کننده هر نوع احتمال محل و وسوسه‌گر می‌شود.

حاصل کلام این که هرچند حدیث شریف رفع، در مقام اجتهاد و آن هم در مقوله اصول عملیه که آخرین حلقه منطق استنباط تلقی می‌شود، در باب شبهه حکمیه تحریمیه با فقدان نص ساماندهی شده، اما روی دیگر آن، برای مقلدان، در مقام امتثال تکالیف الهی بسیار مفید است و آن هم این است که به آنان از افراط و تفریط وسوسه انگیز در مرحله ذهن و عمل کمک شایانی می‌کند. از نظر شیخ اعظم، عمده‌ترین فقره حدیث برای براءت ذمه مکلف از تکلیف محتمل محرم، در شبهه حکمیه، همان بخش «ما لایعلمون» است (۴). ما هم می‌گوییم مهم‌ترین بخش این حدیث فراز رفع عن امتی «ما لایعلمون» برای مقابله ذهنی - شناختی با اختلال وسواس فکری - عملی، کارساز است؛ صاحب کفایه یکی از ثمرات سازنده فراز «ما لایعلمون» را عدم وجوب احتیاط می‌داند، «... ما لایعلمون، در بین مرفوعات نه‌گانه، دلالت بر مجهول بودن می‌نماید که در این که در این حالت فعل مرفوع بوده و به طور

قطع در معنای اطلاق عدم مؤاخذة وارد شده در حدیث می‌گردد که دلیل این رفع حکم، هم عدم ایجابی است که قابل استنباط از استحقاق مجازات در صورت ترک فعل از اجرای تکلیف ناشی می‌شود است» (۱۷).

می‌دانیم که منشأ وسواس‌های ذهنی که در صورت عدم درمان، فرد را با اعمال متکرر درگیر می‌کند و در نهایت برای کاهش اضطراب و از باب احتیاط رفتاری اجباری طاقت‌فرسا انجام می‌دهد، به ویژه متدینان وسواسی و کثیرالشک، این حدیث شریف، به فرد در معرض ابتلا به صراحت می‌فهماند که در صورت تردید و وسواس اصلاً تکلیفی و به دنبال آن احتیاطی متوجه فرد مردد نمی‌شود تا از مرتبه ذهن به رفتار عملی منتهی گردد. بدیهی است که وقتی از اساس تکلیفی متوجه ما نیست، ترس و شرمندگی از کم و کیف انجام آن بر ما عارض نخواهد شد.

۵- بهره‌ای دیگر از حدیث رفع

حدیث رفع یکی از مهم‌ترین قواعد حقوقی است که جنبه‌های مختلف آن تاکنون در منابع اصول فقهی و قواعد فقهی... مورد جستجو واقع شده، اما از جنبه روانشناختی آن مورد توجه قرار نگرفته که این مقاله به کارکرد روانشناختی آن همت گمارد.

بنابراین یکی از مقولاتی که وسواس در آن به وضوح تبلور می‌یابد، زمانی است که فرد مرتکب خطا می‌شود و علی‌رغم تلاش متعارف باز هم خود را مقصر تلقی می‌کند و از خطایی که مرتکب شد، شرمسار و نگران است و دچار یک نوع تعارض و خوددرگیری است و این اضطراب نفس‌گیر، کارایی او را در انجام رسالت‌های شخصی و شغلی کاهش می‌دهد (۱۸)، چراکه به قول یکی از اندیشمندان، شرایط محیطی فرد مبتلا و یا در معرض ابتلا را نیز نباید فراموش کرد، زیرا شرایط محیطی در بسیاری از مواقع می‌تواند تعیین‌کننده عامل‌های رفتاری و حرکتی باشد (۱۹)، اما به طور کل وسواس زمانی در اثر خطا به وقوع می‌پیوندد که مسؤولیت آن خطا متوجه عامل بوده و عامل یادشده نیز درصدد باشد تا وظیفه محول شده را به درستی به انجام رسانیده و نتیجه مقتضی را کسب بنماید.

مرتکب اشتباه می‌شود، می‌باشد می‌تواند بسیار راه‌گشا باشد و از بروز اختلالات ثانوی جلوگیری نماید، زیرا وقتی بدانیم به خاطر خطا چه در مصداق و چه در حکم، مورد عقاب واقع نخواهیم شد، در این صورت از اساس ریشه وسواس که ترس از عقوبت الهی می‌باشد، زدوده شده و محلی برای وسواس به وجود نخواهد آمد.

پیشگیری از وسواس مبتنی بر حسدورزی

یکی دیگر از مصادیقی که به بیان وارد شده در حدیث موجب می‌شود که عقابی برای مسلمانان به دلیل ارتکاب آن وجود نداشته باشد، مربوط به حسد است، اما سؤال این است که حسد چگونه موجب بروز رفتار وسواسی می‌شود تا از این طریق به مقوله کاربرد حدیث رفع در پیشگیری از این نوع از وسواس بر بیاییم. قبل از آنکه به این سؤال پاسخ دهیم، لازم است جایگاه حسد را در متون دینی به درستی ارزیابی نماییم، زیرا بدون داشتن آگاهی لازم در این ورطه با ایرادات جدی مواجه خواهیم شد. نخستین گناهی که هنگام خلقت انسان به منصف ظهور رسید، حسادت شیطان نسبت به انسان بود و چون حسادت شیطان از درون او به بیرون زبانه کشید و عملی شد، این گنش، تمرّد بود که وی را برای همیشه مطرود درگاه حق کرد: خداوند چند جا به مسأله استکبار و حسادت شیطان اشاره کرده است از جمله در این آیات شریفه «قَالَ يَا اِبْلِيسُ مَا صَلَّالٍ مِنْ حَمَاٍ مَسْنُونٍ، وَاِنَّ عَلَیْكَ اللَّعْنَةَ الِیْ یَوْمِ الدِّیْنِ؛ خداوند به شیطان فرمود که ای شیطان برای چه تو با ساجدان عالم به سجده آدم سر فرود نیاوردی. شیطان پاسخ داد که من هرگز به بشری که از گل و لای کهنه خلقت کرده‌ای سجده نخواهم کرد. خدا هم با قهر و عتاب فرمود که پس چون سجده نمی‌کنی از صف ساجدان خارج شو که تو رانده درگاه ما شدی و لعنت ما تا روز جزا بر تو محقق و حتمی گردید.» (حجر: ۳۵-۳۱) اگر شیطان حسادت درونی داشت، اما تمرّد نمی‌کرد، برای همیشه منفور نمی‌شد، با اندک فاصله‌ای از تولد بشر، حسادت در نخستین نسل بنی‌آدم عملی شد و متأسفانه حسادت قابیل موجب قتل هابیل گردید؛ خداوند این قصه را

در حوزه رفتارهای مذهبی و عبادی خطا صور مختلفی را به خود می‌گیرد، گاه ممکن است خطا زمانی به وقوع بپیوندد که فرد در شناسایی مصداق‌های تکلیف دچار اشتباه شده و یا در رابطه با حکم الهی دچار خطا شده باشد. در چنین صورت‌هایی اضطراب یا به صورت مستقیم ناشی از مواجهه خود شخص با نتیجه انتخاب‌های انجام‌شده می‌باشد و یا آنکه تبعیت از حکم خطایی این شخص و تأثیر آن بر دیگران می‌تواند سبب بروز وسواس شود به عنوان مثال نخست می‌توان به مواردی اشاره نمود که فردی مسؤولیت اکرام افراد معینی را بر عهده دارد، اما به اشتباه اشخاص دیگری را مورد کرامت قرار می‌دهد، در این صورت با توجه به آن که هم مسؤولیت واگذارشده به انجام نرسیده و هم آنکه مصداق قابل تکریم از بین رفته است، مکلف را به نوعی اضطراب و تنش روحی - روانی مبتلا می‌نماید که این امر ممکن است وسواس را در پی داشته باشد، زیرا فرد تلاش می‌نماید تا با عواقب نشأت‌گرفته از خطای رفتاری خود (در فرض موجود) مواجهه نکرده، به عنوان مثال، فقهی را در نظر بگیرید که تلاش می‌نماید حکم مسأله‌ای را مورد شناسایی قرار داده و آن را به عنوان مصداق بارز حکم الهی به مردم عرضه دارد در چنین حالتی اگر آن فقیه یا عالم مرتکب اشتباه در تعیین مصادیق شده باشد، این فرد به خاطر احساس مسؤولیتی که در رابطه با فعل خویش دارد به نوعی اضطراب و دلهره ناخواسته گرفتار می‌شود که این امر خود می‌تواند موجب بروز وسواس گردد، این امر زمانی بیشتر تحریک می‌شود که از جانب شارع قید حتمیت برای کاشفیت حکم الهی وجود داشته باشد (۲۰). اگر باور شخص بر آن باشد که به خاطر عدم دستیابی به حکم قطعی شرعی مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد، وی ممکن است برای جلوگیری از این مؤاخذه به توبه استغفار یا استغاثه از رفتار انجام‌شده، دورگزینی، یکجانشینی و تکرار رفتارهای عبادی مانند خواندن دعاهای مختلف بنماید که این امور، هرچند دارای ارج و قرب در نزد حق باری تعالی می‌تواند باشد، ولی از منظر وسواسی بودن تردیدی در آن وجود ندارد که برای پیشگیری از ورود به چنین ورطه‌ای توجه به بخش ابتدایی حدیث رفع که ناظر بر عدم کیفرگرایی نسبت به شخصی که

چنین بازگو می‌کند: «و آتٰ علیهم نبأ ابنی آدم بالحق اذ قربا قربانا فتقبل من احدهما و لم يتقبل من الآخر قال لا قتلک قال انما يتقبل الله من المتقين؛ و بخوان بر آن‌ها به حقیقت و راستی حکایت دو پسر آدم را که تقرب به قربانی جستند از یکی پذیرفته شد و از آن دیگری پذیرفته نشد گفت من تو را البته خواهم کشت (هابیل) گفت (مرا گناهی نیست) که خدا قربانی متقیان را خواهد پذیرفت.» با برداشت از آیه‌های بالا درمی‌یابیم که، هرچند حسادت در وهله اول یک بیماری خلقی قلبی است و کمتر انسانی است که با آن درگیر نباشد و اگر مهار نشود، منشأ بزرگ‌ترین جنایات که قتل است می‌شود، با این حال پیامبر خدا در حدیث رفع این نگرانی بزرگ را از روان رنجور انسان برمی‌دارد و می‌فرماید به خاطر صرف حسد تا مادامی که منجر به اقدام عملی نشده عقابی در کار نیست، این خود یک پیام امیدبخشی است که شرم و ترس حاصل از شعله‌های حسد را از قلب و جان انسان خارج می‌کند، با این توصیف انسان با وجدانی راحت و بیمه شده، مراقبت می‌کند که حسادت او عملی نشود. از نظر دینی، هرچند حسد امر مذمومی شمرده می‌شود، اما این قبح شرعی موجب حرام دانسته شدن فعل مبتنی بر حسد نشده و برای آن عقابی از نظر شرعی قرار نگرفته است، دلیل چنین ادعایی وجود اطلاق حدیث رفع در این زمینه است که اشعار می‌دارد «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةٌ: الْخَطَأُ، وَالسَّيَأُ، ... وَ الْحَسَدُ» به این معنی که حکم حسد نیز از امت اسلامی برداشته شده است، مفهوم مخالف حدیث آن است که در امت‌های پیشین حسادت یکی از انواع گناهان شمرده می‌شده و برای آن عقاب معینی در نظر گرفته می‌شده در واقع همانطور که در روایت‌های رسیده از معصومین (ع) نقل شده است، حسد یکی از حرب‌های شیطانی است. افراد به واسطه آن مبادرت به انجام گناه می‌نمایند و به همین جهت در امت‌های پیشین، ارتکاب رفتار مبتنی بر حسد را نوعی تبعیت از شیطان دانسته و آن شخص را لایق عذاب می‌دانستند؛ به نظر می‌رسد در چنین حالتی همانطوری که در سایر موارد عرض نمودیم، ترس از عقوبت الهی می‌تواند سبب بروز رفتار وسواسی در فرد بشود، البته در مقوله حسد و حسدورزی این امر تقریباً بعید به نظر می‌رسد، اما این بدان معنی نیست که

مبتنی بر حسد، رفتار وسواسی شکل نگیرد، بلکه به این معناست که به صرف عقاب‌گرایی در رابطه با حسادت، وسواس به وقوع نمی‌پیوندد. به عبارت بهتر حالتی را فرض بگیرید که زنی برای آن که بتواند خود را از سایر زنان برتر نشان دهد به صورت مکرر با آرایش‌های مختلف، خود را جلوه‌گر می‌نماید، این شخص برای رسیدن به خواسته‌ای که مبتنی بر حسادت برانگیخته شده در وی ایجاد شده است، قطعاً نوعی رفتار وسواسی را از خود به نمایش می‌گذارد یا حالتی را تصور نماید که در شکل‌گیری احساس یک زن نسبت به حضور زن‌های دیگر در زندگی زناشویی آن‌ها، مرد مرتکب سوء رفتاری می‌گردد، در این صورت زن مبادرت به نمایش نوعی وسواس عملی در واری و چک کردن نوع روابط همسر خود می‌نماید؛ در همه این امور فرد به خاطر حسادتی که بدان مبتلا شده است از هیچ کوششی در این مسیر فروگذار نمی‌نماید، اما درست زمانی که موردی دیگر برای حسادت وجود نداشته باشد در غالب مواقع این دسته از افراد از کاری که مرتکب شده احساس ندامت می‌نمایند و به واسطه آن خود را نمی‌توانند ببخشند و در نتیجه تلاش می‌کنند به هر نحوی که شده کوتاهی‌های خود را جبران نمایند. در چنین مواقعی به نظر می‌رسد کسانی که حقی از آن‌ها در زمانی که حسادت نسبت به ایشان شکل گرفته بوده است، ضایع شده باشد، با توسل به حدیث رفع لازم است شخص حاسد را مورد بخشش قرار بدهند، زیرا وقتی خداوند تبارک و تعالی شخص حاسد را لایق مجازات ندانسته، پس جایز است که بنده او نیز از عقاب کردن و دوری‌گزینی بعد از توبه چنین فردی درگذرد. به عبارت بهتر برای توسل به حدیث رفع همواره لازم نیست که توسط فردی که مرتکب یکی از مصادیق نه‌گانه‌ای که در متن حدیث وارد شده است، عملی برای مقابله با وسواس روی دهد، بلکه همین اندازه که سایر متأثرین از این مصادیق نه‌گانه درک نمایند که می‌توانند از بخشایشی که در اسلام وجود دارد، نسبت به همدیگر استفاده نمایند برای کاربردی شدن آن کفایت می‌نماید.

پیشگیری از وسواس فکری

مهم‌ترین جنبه یا به عبارت دیگر مهم‌ترین فقره حدیث رفع در ارتباط با پیشگیری از وسواس فکری - عملی حالتی است که افکار مزاحم و معارض و در عین حال محرک در اتمسفر ذهن خلجان و جولان می‌کند و با فعال شدن هوش هیجانی (E.Q) با استمداد از هوش منطقی و عقلانی، کنترل و مهار شده و بروز عینی و عملیاتی پیدا نمی‌کند، بنابراین پیام امیدبخش، بلکه رهایی‌بخش این حدیث شریف نبوی (... ما لم ينطق بشفه...) این است که مادامی افکار مزاحم و تشویش‌زا در رفتار انسان با الفاظ و اطوار عملی نشده، نباید فرد معتقد به این سنت قولی نبوی آزرده‌خاطر و دچار عذاب وجدان شود که چرا بنده دچار خود درگیری ذهنی شدم، چون هیچ عتاب و عقابی متوجه او نمی‌شود و این باور تضمین‌شده اجازه نمی‌دهد، افکار مزاحم، مزمن شود و وی را دچار افسردگی حاصل از ماندگاری افکار وسواسی کند.

قبل از هر چیز باید در نظر داشت که وسواس داری مراتب مختلفی است، گاهی وسواس ابتدا به صورت فکری بروز می‌نماید، سپس افکار به شکل رفتارهای وسواسی از شخص نمودهایی را بروز می‌دهند و گاه از ابتدا رفتار وسواسی در یک شخص به دلایل مختلف بروز می‌نماید و گاه صرفاً وسواس در مرحله فکری بروز پیدا می‌کند و وارد مراحل بعدی نمی‌شود (۲۱). صرف نظر از علل مختلفی که می‌تواند سبب بروز هر یک از این مراتب شود، بایستی در نظر داشت که سه حالت یادشده می‌تواند دارای آثار مختلف روحی و روانی و جسمی باشد، اما نکته مهم آن است که در هر مرحله‌ای نوع خاصی از پیشگیری قابل استفاده است، به عنوان مثال در وسواس فکری، با تغییر باورهایی که سبب بروز این مسأله شده‌اند، مشکل اصلی حل گردیده و در نتیجه بیماری یادشده از بین می‌رود، ولی در وسواس عملی به طور معمول استفاده از برخی از داروها می‌تواند مؤثر محسوب گردد، اما در نوع شدید آن که وسواس فکری - عملی محسوب می‌شود و فرد به هر دو نوع یادشده مبتلا گردیده است، لازم است از درمان‌های مختلف برای پیشگیری و مقابله با بیماری بهره جست.

و اما در رابطه با مسأله تازه بیان شده، لازم است به برخی از مسائل توجه نماییم اول آنکه همانطور که در حدیث رفع وارد شده است «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةٌ: الْخَطَأُ وَ التَّسْيَانُ، ... تَفَكَّرُ فِي الْوَسْوَسَةِ فِي الْخَلْقِ مَا لَمْ يَنْطِقْ بِشَفْهِ» وسواس یادشده در این روایت محدوده وسواس فکری را نشانه رفته است و حکم این مورد را بیان نموده، لکن این بدان معنی نیست که وسواس عملی از این روایت قابل استنباط نیست، به این معنی که اگر خواهیم به الفاظ واردشده در متن حدیث با دقت تأمل نماییم، درخواهیم یافت که اصلی‌ترین مشکل مطرح‌شده مربوط است به ابراز وسواس از طریق «نطق»، به بیان بهتر اگر فردی نسبت به یک شخص دیگر تفکرات وسواسی را به خود راه بدهد تا زمانی که این تفکرات را به زبان جاری نکرده باشد، وی قابل عقاب نیست، اما بعد از بیان کردن قابل عقاب دانسته شده است (۲۲) و این فرع بر آن است که ممکن است آن شخص تفکر وسواسی که با خود همراه دارد را بدون آنکه بر زبان جاری سازد، در عمل به انجام برساند، در چنین مواقعی به نظر می‌رسد خلاف اصل حدیث یادشده اتفاقی رخ نداده و در نتیجه این شخص همچنان از معافیت این روایت می‌تواند استفاده کند؛ نکته دیگری که لازم است بدان توجه نمود آن است که وسواس فکری همانطور که در ابتدا عرض شد، می‌تواند به نحوی دارای عقاب باشد چنانچه در ادیان گذشته این مسأله وجود داشته است و معافیت واردشده در دین مبین اسلام برای رعایت حال مسلمانان می‌باشد. بنابراین التزامی برای آنکه وسواس عملی را نیز داخل در اطلاقات روایت کرد وجود ندارد.

و اما در پاسخ به سؤالی که در ابتدای بحث مطرح شد، به نظر می‌رسد گاهی شرایطی ایجاد می‌شود که فرد دارای افکار وسواسی خاصی می‌شود، به عنوان مثال ممکن است همواره به ارتکاب گناه خاصی فکر نماید به نحوی که این تفکر در تمام ساعات روز با وی بوده و به صورت وسواس گونه‌ای وی را آزار بدهد و او به خاطر رهایی از این افکار مبادرت به رفتاری بنماید که خود را مشغول نگاه دارد تا شاید از این دست افکار وسواسی رهایی یابد، زیرا وی باور دارد که فکرکردن به گناه، خود گناه دیگری محسوب می‌شود، در چنین شرایطی اگر

آگاهی لازم به وی داده شود که به خاطر وسواس فکری وی قابل عقاب نیست، چنین شخصی راحت‌تر می‌تواند از شرایط یادشده خارج گردیده و به مسیر عادی زندگی خویش برگردد. به بیان دیگر صرف خارج شدن حکم وسواس فکری به این معنا نیست که وسواس عملی را نمی‌توان از طریق توسل بر این حدیث کنترل نمود، بلکه به این معنی است که اگر ریشه وسواس عملی در تفکرات وسواسی باشد، آن تفکر قابل کنترل بوده و در نتیجه وسواس عملی نیز قابل کنترل خواهد بود. تأثیر مثبت و سازنده دیگری که در تمام فقرات حدیث رفع و به ویژه در فقره آخر که موضوع بحث این نوشتار است، با کمی دقت بر کسی پوشیده نمی‌ماند، این است که از نظر اخلاقی وقتی افکار مخرب و منفی در فضای ذهن انسان مانند یک ویروس وحشی وارد می‌شوند تا پیش از بروز عملی، مؤاخذه‌ای بر آن مترتب نیست و از نظر فقهی، حرامی را با صرف سوء نیت به عنوان عنصر معنوی، مرتکب نشده و از نظر کلامی هم تجری و گستاخی در برابر آموزه‌های دینی و انسانی را که خداوند ممنوع کرده مرتکب نشده است، بی‌اثر بودن همه این موارد فرد را آزار ماندگار نمی‌دهد. ممکن است اشکال شود که افکار آلوده و مسموم تا وقتی به منصف ظهور و بروز عملی نرسیده عقلاً قابل سرزنش و شماتت نیستند، لذا این حدیث برای عموم مردم و به ویژه متدینان ویژه‌ای ندارد، در پاسخ می‌گوییم، عقل در سرزنش انسان به خاطر افکار مسموم استقلال ندارد، چراکه عقل حکم می‌کند که نباید انسان ورودی‌های ذهن خود را بدون فیلتر قرار دهد تا هر ویروس فکری وارد اتمسفر ذهن او گردد و او را دچار آشفنگی و طوفان ویرانگر فکری کند. از این رو و از باب احتیاط و اجتناب، در محیط‌های آلوده فکری قرار نگیرد، هر نوشته و شبهه‌ای را بدون آمادگی قبلی مطالعه نکنند، واکسیناسیون فکر از طریق داشتن چارچوب محکم فکری و ایمنی لازم، از مقدمات و مبادی واجب برای اسکن کردن افکار وارد شده نابهنجار محسوب می‌گردد، همچون واکسیناسیون نوزادان و اطفال برای مقابله با ویروس‌های فلج‌کننده، در همین باب اصولی نامدار، صاحب فرائدالاصول می‌نویسد: «و الذی يحسم اصل الاشكال: منع استقلال العقل بقبح المؤاخذه علی هذه الامور، بقول مطلق...

مع امکان الاحتیاط؛ عقل بالاستقلال و بدون کمک‌گرفتن از آموزه‌های وحیانی، فقره‌های مندرج در حدیث رفع از جمله وسوسه‌های فکری را بدون قبح نمی‌داند، حداقل از باب احتیاط عقلی، حکم می‌کند که انسان نباید خود را در معرض طوفان‌های تخریبی افکار آلوده قرار دهد» (۴).

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه که در این پژوهش مورد ارزیابی قرار گرفت، حاصل نوشتار حاضر این شد که فقرات نه‌گانه حدیث صحیح و مشهور نبوی رفع، به ویژه فقره آخر آن در پیشگیری از ابتلای به وسواس فکری - عملی برای عموم مردم به ویژه متدینان، بسیار مؤثر و نافذ است، اعتبار حدیث و تحلیل محتوایی آنکه در مقاله به تفصیل بحث گردید:

- ۱- کارآمدی، آن در دورکردن شرم و آزار ذهنی که از مبادی وسواس فکری - عملی است را غیر قابل انکار می‌کند.
- ۲- با شناساندن عمیق از پیام‌های رهایی بخش مندرج در فزارهای نه‌گانه، حدیث، یک تراپیست فرد مبتلا به O.C.D را می‌تواند درمان کند. بدین‌گونه که روان‌درمانگر با گزینه‌های موردی، مبتلا به وسواس فکری - عملی مخصوصاً وسواس‌هایی که ریشه در اعتقادات مذهبی دارد، رو به رو شود، در صورتی که بتواند تشخیص دهد که وسواس به وجودآمده ریشه در کدام کنش رفتاری فرد اعم از ترس، اضطراب، فراموشی، اشتباه و... دارد، آنگاه با توسل به شیوه شناخت درمانی خواهد توانست در جهت مقابله و پیشگیری از افزایش این وسواس اقدام نماید، به این نحو که لازم است ابتدا بر مبنای اعتقادات مذهبی این فرد به وی خوراک‌های فکری لازم بر اساس آنچه که به عنوان نمونه و مصادیق در این پژوهش معرفی شد، داده شود، سپس تلاش گردد که باور جدیدی در ذهن این فرد مبتنی بر عدم لزوم ارتکاب وسواسی به دلیل عدم وجود عقاب و مجازات‌های اخروی، جایگزین گردد؛ این امر کمک می‌کند که فرد بعد از گذران دوره درمانی خود، و مبتنی بر یافته‌های جدیدی که سازگار با اطلاعات حدیث رفع می‌باشد، دیگر به خاطر علل سابق، دچار وسواس نگردد.

References

1. Davis Lennard J. Obsession: a history. *Med Hist* 2010; 54(3): 427-428.
2. Ebrahim Abadi F. The Effect of Belief Control in Preventing Obsessive-Compulsive Disorder. *Shabak* 2016; 2(6): 56-89.
3. W J. The Context Psychology Field. Translated by Firuzbakht M. 6th de. Tehran: Rasa Institute of Cultural Services; 2013. p.193.
4. Ansari M. Faerad Allah. Qom, 2007. Vol.2 p.27-28, 258-259.
5. Qumi Abu J. Altouchid Suspension by Hosseini Tehrani S. Qom: Articles of the Community of Teachers of the Seminary; 2013. p.353.
6. Amid H. Amid Dictionary. Tehran: Amir Kabir; 1998. Vol.2 p.1904.
7. Majlesi MT. Kindergarten teacher in the explanation of not attended by the jurisprudent. Beja: Foundations of Farhangi Islami Kushanpour; No Date. Vol.11 p.393.
8. Jafary Langroudy MJ. Terminology of Law. Tehran: Ganj Danesh Library; 2002. Vol. 2 p.567.
9. Mughniyeh MJ. Knowledge of Islamic jurisprudence in the new dress. Beirut: The New House; 1988. p.258.
10. Alizadeh A. Criminal liability. Tehran: Gol Maryam; 2010. p.172.
11. Sajadi J. Islamic culture culture. Tehran: Kavian Printing House; 1983. Vol.2 p.271.
12. Ragheb Esfahani H. Quranic verses. Researcher Safwan Adnan. Qom: Talieh Noor; 2006. p.528.
13. Ibn Aitra M. Al-Nahi al-Fayyid al-Hadith and Allah. Qom: The Ismaili Press Institute; 1988. Vol.3 p.150.
14. Ibn Mordan M. Lassan Al-Arab. Cairo: Dar al-Hadith; 2006. Vol.9 p.296.
15. Majlesi MT. Mara Alqul. Maravi: Islamiyah Daralekbat1; 984. Vol.11 p.393.
16. Ansari M. Tretjah al-Sheikh al-A'zam's research. Qom: The Assembly of the Faithful; 2007. p.30-31.
17. Akhund Khorasani MK. Falsehood. Qom: Al-Nashr al-Islami Institute, Seminary Teachers Society; 2002. p.386-418.
18. Zaimes Jeanette M, Stumbo A. Case Study of Obsessive-Compulsive Disorder: Some Diagnostic Considerations. *J Eff Erso N J O Urnal of Psych Iat Ry* 1984; 12(2): 15-21.
19. Fochtmann Laura J. Practice Guideline for the Treatment of Patients with Obsessive-Compulsive Disorder. Virginia: United States American Psychiatric Association; 2010. p.1-96.
20. Beheshti A. Charming Sharih Judge Lessons from the School of Islam. *Dars'haee Az Maktabe Islam* 2005; 45(4): 11-21.
21. Bastable Susan B. Developmental Stages of the Learner. London: Jones and Bartlett publishers; 2009. Chapter.5 p.1-59.
22. Adibi Mehr M. The study of the philosophy of the apostasy and its domain in the criminal law of Islam. *Legal Thoughts* 2003; 1(4): 81-102.